حاصل نمائی و کامیاب مقاصد دارین شوی و هر چند که باین بے هنری
فخر به رفتگان ناپسند که عقلا گفته اند ع آن ناکسان که فخر با جداد میکنند
چون سگ باستخوان دل خود شاد میکنند - مگر نظر باصل اصول بفحوائے
واما بنعمة ربك فحدث حدیثی ازین باب نزد اولی الالباب
جائز - پس بدانکه سلسلۂ حسبم فائیت تا جناب امام والا منقبت فخر اعالی
و اعاظم حضرت موسی کاظم علیه السلام برین منوال میرسد و هر که خواهان
حال بیشتر باشد از حضرت آدم تا آندم رجوع بکتب سیر و تواریخ نماید
حضرت امام انام موسی کاظم علیه السّلام امام هفتمین نقش نگین آنجناب
حسبی الله و بقولے الملک لله بود و کنیت مبارک ابوالحسن و ابو ابراهیم و ابو عبدالله
و ابو علی و ابو اسمعیل و لقب شریف کاظم بسبب کظم غیظ و صابر و صالح و امین
و اسم متبرک پدر والا مقام آن برگزیده ملک العلام حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
و نام مادر خجسته انجام که ام ولد بوده حمیدهٔ بربریه و ولادت باسعادت
آنحضرت در ابواء که منزلے است مابین مکه معظمه و مدینه منوره بعهد منصور
دوانقی یکشنبه هفتم یا هفتدهم ماه صفر سنه ۱۲۸ یکصد و بست و هشت هجری
و آن قدوۂ ابرار در زمان پدر بزرگوار بست ساله بودند و بموجب وصیت
بامر امامت قیام فرمودند و معجزات هدایت آیات آنجناب مانند تاثیر نمودن
آتش همه سوزان باوصف نشستن در آن هنگامیکه عبدالله ابن جعفر دعوی
امامت بخلاف وصیت پدر نموده بود و اظهار فرمودن بمافی الضمیر شقیق بلخی
و نمودن اعجاز بهم کردن زکوة یعنی ابریق چرمی بچاه افتاده بعد بالا بر آمدن آب چاه

وساختن ریگ توده را سویق وشکر وخوردن وخورانیدن باؤ وہمچنین تکلم بمردے خراسانی بزبان چین واخبار به ابی خالد بعد مراجعت ازنزد مهدی عباسی ازین حال که بار دیگر مرا خواهند برد که خلاص نیابم صاحب حبیب السیر بتصریح مرقوم ساخته ودر جلاء العیون آمده که در ایام امامت آن امام ہمام بقیۂ خلافت منصور بود وبعد از ده سال وقدرے ایام خلافت مہدی رسید واو آنحضرت را بعراق طلبید ومحبوس گردانید وبسبب معجزات بسیار اذیت نمیداد وپس بمدینه برگردانید وبعد یکسال وکسری مدت خلافت ہادی بود واو نیز آسیبے نرسانید وچون خلافت به ہارون رشید رسید آنحضرت را به بغداد آورده مدتے محبوس داشت ودر سال پانزدہم خلافت خود آنحضرت را به زہر شہید ساخت وبقول اکثر مورخین بحکم ہارون رشید سندی بن شاہک در طعام یا یحییٰ ابن خالد برمکی در رطب زہر داد ودر تاریخ گزیده مرقوم است که شربت در حلقوم آن امام مظلوم ریختند ودر ہمان بغداد جمعه بست وپنجم ماه رجب ۱۸۳ھ یکصد وہشتاد وسه ہجری میل بسیر جنان فرمود مدت امامت سی وپنج سال واوقات حیات پنجاه وپنج سال ومزار فائض الانوار آن قبلۂ اخیار در مقبرۂ بنی ہاشم واقع بغداد است ومشہور بکاظمین وفرزندان آن امام زمن از کنیزان بسیار پسران بست تن بودند۔ علی رضا۔ زید۔ ابراہیم۔ عقیل۔ ہارون۔ حسن۔ حسین۔ عبداللہ۔ اسمٰعیل۔ عبیداللہ۔ عمر۔ یا محمد۔ احمد۔ جعفر اکبر۔ یحییٰ۔ اسحٰق۔ عباس۔ حمزه۔ عبدالرحمٰن۔ قاسم۔ جعفر اصغر۔ ودختران ہیزده خدیجه۔ ام فروه۔ اسمائی کبریٰ۔ اسمائی صغریٰ۔ فاطمه کبریٰ۔ فاطمه صغریٰ

ام کلثوم - آمنہ - زینب - کبریٰ - زینب صغریٰ - ام عبداللہ - ام القاسم
حکیمہ - محمودہ - امامہ - میمونہ - رقیہ - لبابہ - آمانسل ابراہیم کہ در زمان مامون
عباسی از طرف محمد بن زین العابدین معین بہ ایالت یمن بود از موسیٰ و جعفر
ماند پس فرزندار جمند آنجناب ابراہیم ہادی خلق شدند بعد ازان خلف ارشد
شان موسیٰ ثانی مکنی بہ ابو شیخا بعدہ پسرش علی ابوالحسن دینوری بعدہ
پسرش داؤد بعدہ پسرش حسین بعدہ پسرش بابر بعدہ پسرش ابوالقاسم
بعدہ پسرش علی وانیجا در ترتیب اسمائے مورخان را اختلافہا است مگر این ننگ
آبا انچہ مطابق شجرۂ موجودہ یافتہ نگاہ داشتہ بعدہ پسرش شاہ فیروز بعدہ پسرش
شاہ عوض بعدہ پسرش شاہ محمد حافظ کلام اللہ بعدہ پسرش شاہ حسین ملقب
بسید صلاح الدین رشید بعدہ پسرش قطب الدین صالح بعدہ پسرش قطب الاولیا
سید امین الدین جبرائیل بعدہ ولد ارشدش قطب الاولیا سید صفی الدین
المعروف بہ شاہ صفی اردبیلی علیہ الرحمۃ اسحٰق نام کہ حال شان برین منوال است کہ در
آوان صبی بعبادت مصروف بودند و مکرر خوابہائے دال بر ترقی دیدند پس در محبت
الٰہی طالب مرشدے کامل شدہ بہ شیراز در خانقاہ شیخ ابو عبداللہ خفیف نزول اجلال
فرمودہ بہ اوراد و وظائف مشغولے نمودند و آنجا بصحبت شیخ سعدی وغیرہ رسیدند
آخر بتوسط امیر عبداللہ فارسی بخدمت شیخ زاہد گیلانی کہ سلسلہ اش بجنید بغدادی
می پیوندد مشرف گشتہ بہ تربیتش بجائے رسیدند کہ در ماہی زیادہ از یکبار چیزے
از جنس ماکول و مشروب نمی چشیدند و شب اصلاً پہلو بر زمین نمی نہادند و چند سال
از اکل دسوم و لحوم محترز بودند و در وقت افطار اندکے ہیچ تناول می فرمودہ و در اندک

زلّۂ صاحب مقدمات علیه گردیدند و بفرموده شیخ زاہد بعقد آوردن دختر
بلند اخترش فاطمه نام در اردبیل بر سجّادۂ ہدایت نشسته بتلقین سالکان راہِ معرفت
پرداختند چنانچه یکبار رونے قریب بست ہزار کس بر دست حق پرست آنجناب
توبه کرده در سلک مریدان انتظام یافتند بالآخر ہفتم ذی الحجه ۷۳۵ھ ہفتصد وسی
و پنج ہجری منصب ولایت عهد و ارشاد طوائف عباد بولد ارشد خود سید صدر الدین
موسی تفویض فرموده دوشنبه دوازدہم محرم ۷۳۶ھ ہفتصد وسی و شش ہجری
بجنت خرامیدند ہدایت و ارشاد آنجناب قریب سی سال بود بعده پسر والاگوہر
آنجناب سید صدر الدین موسی که نبیرۂ دختر شیخ زاہد گیلانی بوده بر سجّادۂ تقویٰ
و طہارت متمکن گشت و سلاطین زمانش چانی بیگ خان و پسرش امیر تیمور
بقدم نیازمندی بخدمت آنحضرت رسیده تیمّن و تبرک جسته اند و آخر سید خواجه علی
فرزند ارجمند خود را قائم مقام خود نموده ارتحال فرموده مزار آنجناب ہم مثل پدر
بزرگوار در اردبیل است بعده پسرش خواجه علی متّکی سجادۂ ہدایت گردیده در آخر
ایام زندگانی عازم حج گشته پسر خود سید ابراہیم را بر مسند شرع پروری مقیم ساخته
اداے مناسک حج و طواف روضۂ مقدسۂ نبویه فرموده در اثناے راه مریض
شده سفر آخرت گزیده آنجناب را سه مرتبه بصورت نوعی و مثالی با امیر تیمور گورکان
اتفاق ملاقات افتاده بعده پسرش سید ابراہیم مشهور به شیخ شاه بہدایت پرداخت
و در آخر حیات منصب خلافت به پسر سعود خود سلطان جنید مسلّم داشت
بعده پسرش سلطان جنید داعیۂ سلطنت صوری نیز فرموده در دیار بکر نہضت
فرموده ابوالنصر حسن بیگ بن علی بیگ بن قرا عثمان حاکم آنجا خواہر خود خدیجه بیگی را

بسلک ازدواج آنجناب انتظام داده بکمال عزت و تعظیم سلوک نمود و آنجناب باز به
اردبیل آمده نفاق میرزا جهان شاه ترکمان دیده برای غزا بگرجستان رفت
و چون بولایت شیروان رسید امیر خلیل الله والی آنجا بجنگ پرداخت و آنجناب
شربت شهادت چشید و صوفیه سلطان حیدر را بر مسند خلافت نشانیدند بعده پسر
خجسته سیرش سلطان حیدر بخلافت رسیده حسب بشارت بجای طاقیه
ترکمانی تاجی از سقرلات قرمزی که مشتمل بر دوازده ترک حیدری اثنا عشری بود
ساخته بر تارک سر نهاد و هر که بدست ارادت آنجناب می پیوست از همان قسم
افسری بوی می بخشید و آنحضرت پیوسته با طائفه مجاهدان دین که بواسطهٔ
تاج قرمزی دوازده ترکی بقزلباش اشتهار داشتند و تا حال این نام بر خدام
خاندان ایشان باقی است رایت مقابله کفار می فراخت و امیر حسن بیگ
سوای قرابت سابقه بوسیله عقیدتی که داشت صبیه صلبیه خود حلیمه بیگی آغا را
بسلک ازدواج آنجناب کشید و از بطن آن عفیفه سه پسر سلطان علی و شاه
اسمعیل ماضی و ابراهیم شاه بوجود آمدند پس آنجناب بجانب دربند شیروان نهضت
فرمود و با فرخ یسار بن امیر خلیل الله والی آنجا در نواحی تبریز تلاقی نمود و از
شدت تقدیر تیر سے عمر فرسا کشاد یافته در شعبان سنه ٨٨٢ هشتصد و هشتاد و دو
ساله هجری سبب انقطاع سررشتهٔ حیات آنجناب گردید اینجا مورخان حال سلطنت
یک پسر آنجناب سلطان علی نام هم نوشته اند که شهید گردید و سلسله اش علحده بوده
باشد بعده ولد ارشد فرخ شاه اسمعیل ماضی بن سلطان حیدر که آنجناب را
مروج اشهد ان علیا ولی الله در اذان نوشته اند و بهزاد نقاش مشهور در زمان آنجناب بود

ونقش نگین باین آئین داشتند ؎ بود مهر علی وآل او چون جان مرادر بر ٭ غلام شاه
مردانست اسمعیل بن حیدر ؎ وآنجناب را اتفاق محاربات با چند بادشاه افتاده
و در سنه ۹۱۴ نهصد و چارده هجری بزیارت نجف اشرف و کربلاے معلی علی ساکنهما
آلاف التحیة والثنا فائز گردیدند و طواف مرقد مطهر حضرت امام موسی کاظم
و حضرت امام محمد تقی علیهما السلام نمودند و بسامره رسیده از زیارت روضهٔ منوره
حضرت امام علی النقی و حضرت امام حسن عسکری علیهما السلام مشرف شدند
و دو بار اعانت ظهیر الدین بابر شاه نمودند که یکبار بر سلاطین اوزبک غالب
آمده حصار شادمان گرفت و بار دیگر سمرقند بتصرف آورد و بعد آنحضرت
بزیارت حضرت امام رضا علیه السلام مشرف گشته صبح دوشنبه نوزدهم
رجب سنه ۹۳۰ نهصد و سی هجری بجنت خرامیدند و خسرو دین تاریخ شد سلطنت
آنجناب بست و چهار سال و عمر عزیز سی و هشت سال و در اشعار ترکی و فارسی
خطائی تخلص میفرمودند و این شعر آنجناب است ؎ چنان خوب است
ماه عارض و چاه زنخدانش ٭ که یوسف مبتلا گشته است و اسمعیل قربانش
بعد ازان پسر آن بادشاه زمان **شاه طهماسپ** بسن سیزده سالگی بر تخت
ایران در تبریز جلوس فرمودند و بعدالت گستری و دین پروری موصوف بوده
و اکثر سلاطین روزگار را آستان شان پناه بوده اند ازانجمله همایون بادشاه
هند که از دست شیر شاه شکست یافته پناه بآن جناب برده بود آنجناب قلعهٔ
قندهار بتصرف آورده عزم سلطنت هند نموده کامیاب گردید و آخر آنجناب
سه شنبه پانزدهم صفر سنه ۹۸۴ نهصد و هشتاد و چهار هجری وفات یافتند و اعیان

دولت چندے امانت داشته بمشهد مقدس برده دفن کردند مدت سلطنت
آنحضرت در زمان پدر فرخنده سیر هشت سال در خراسان بعد ازان پنجاه و سه سال
و شش ماه بیست و شش روز در ایران و عمر شریفش شصت و چهار سال و یک ماه
و بیست و پنج روز و تاریخ این پادشاه را اهل توران مذهب ناحق یافته اند و ایرانیان
مذهبنا حق درست کردند و آنجناب قوانین سلطنت را چنین خوبی منتظم فرمودند
که سلاطین دیگر پسند گرفتند و اینجا مورخان ذکر پادشاهی پسر آنجناب شاه اسمعیل
ثانی نیز آورده اند که قزلباش او را بعلت مذهب مسموم کردند و سلسله جداگانه داشته
باشد پس سلطان محمد خدابنده بن شاه طهماسب بپادشاهی رسید و چون پیوسته
امور ملکی را سهل گرفتی لهذا سلاطین اطراف بسیارے از مملکت ایران را بتصرف خویش
آوردند و امرائے ایران دعویٰ انا و لا غیرے نمودند تا آنکه در سنه یکهزار و چهار هجری
وفات یافت سلطنت آنجناب ده سال و شش ماه و عمر شریف شصت و سه سال
بود پس ازانجا سلطنت صوری به پسر آنجناب شاه عباس منتقل گردید که سلسله علحده
دارد بعده شاه محسن بن سلطان محمد خدابنده نشو و نما یافتند بعده پسرش سید جعفر
اصفهانی که در مازندران وغیره قیام فرمودند و صاحب مقامات و کرامات جلیله بودند
بعده پسرش سید مرزا جان بعده پسرش میر شاه بابا بعده پسرش شاه حسن
بعده پسرش شاه محسن بعده پسرش شاه نعمت الله بعده پسرش
شاه رحمت الله که ظاهرا در آخر عهد محمد شاه از ولایت سابق در هندوستان
آمده ناظم عظیم آباد شدند و باوجود جمله سامان امارت و بودن فیل و تجمل سواری از قبیل
سواران و پیادگان و جهنگا که در آن زمان مثل تلنگا بوده اند با وضع ساده لباس سفید

وسواری اسپ قانع بودند باین خیال کہ اگر زمانہ بنوع دیگر شود مردمان شماتت نکنند وگویند کہ فلانے سابق بر فیل سواری شد وحالا بر اسپ پس اگر انقلاب روزگار باین نیز ہم خواہد رسید خواہند گفت کہ بیشتر سوار بر اسپ می ماندند اکنون ہم سوار اند ایضاً زبانی حضرت مرحوم (یعنی میر سیف اللہ صاحب) شنیدہ ام کہ قول آنجناب اکثر چنین بود وقتی کہ در گوش من آواز دون دون از نقارہ برمی آید خیال میکنم کہ اگر نادرشاہ بر سواری من می آید وار امینر نم وہنگامے کہ در سال نسبت باقی بپایہ محاسبہ آمدہ نظر بندی شدند پسر شان اعنی جد مغفور چیزے از خیر خواہی عرض می نمودند سیفر مودند کہ بابا شما قدر این امور نمی دانید دہن ما برائے بلا قات و باقی جسم ما برائے اذیت پس جد مرحوم کہ اکثر در شاہجہان آباد میماندند بحضور بادشاہ عرض نمودہ باعث رہائی شان میگردیدند و باز آنجناب را سوائے نظارت و علاقہ داری چیزے دیگر بخیال نمی آمد و آخر بہمین حال انتقال فرمودہ قریب مسجد شیر شاہ وسلیم شاہ واقع عظیم آباد مدفون شدند وانچہ مال واسباب جناب شان بود بسبب ماندن جد مرحوم در شاہجہان آباد بعہدہ نزد مہاجنان ماند بعد از ان خلف اصدق شان میر اسد اللہ خان برسالہ داری وغیرہ در سرکار شاہ عالم بادشاہ غازی ممتاز ماندند و آخر حسب الحکم شاہی تعین شان ہمراہی نواب قاسم علیخان صوبہ دار بنگالہ گردید چنانچہ ہمانجا بملال سقط شدن اسپ سبزہ کہ آنرا بسیار دوست میداشتند سہ روز صاحب فراش ماندہ ارتحال فرمودند و عزیزان دیگر آنجناب را در مقبرۂ پدر دفن نمودند آنوقت والد ماجدم میر سیف اللہ عرف میر شاہ میرزا پنجسالہ و عم بزرگوارم میر بہادر علی مرحوم کہ در فن سپاہگری و کارمالی وا اندک او شتخوانغ

مداخلت داشتند و آخر بعمر بیست و هشت سالگی سالے که شادی شد در شاهجهان آباد
لاولد وفات یافتند دو نیم ساله و عمه مغفوره ام صدر النسا بیگم که ایشان هم بعمر شانزده
سالگی کدخدا شده سال دیگر بیوه شده لاولد مانده از شاهجهان آباد به لکهنؤ رسیده
بسن هشتاد و چهار سالگی رحلت نمودند شش ساله بودند و عادات آنجناب را حضرت
مرحوم چنین بیان میفرمودند که در خردسالی هر شب وقتی که براے حوائج ضروری
از خواب برمی خواستم پدر خود را بیدار باین هیئت میدیدم که بر پلنگ نشسته گاؤ تکیه
زده تسبیح بدست گرفته در یاد الٰهی مصروف اند ازین قرینه معلوم شد که شب بیدار
بودند و نیز با وصف سپاهگری و اندک علم ضروری خط ثلث و شکسته و نستعلیق بغایت
جودت می نوشتند چنانچه یک وصلی مشقی جناب شان بنظر راقم رسیده که در آخر آن
مرقوم بود بجهت میر سیف الله تحریر یافت الغرض درین ایام قریب نصف تنخواه
از سرکار شاهی باین هر سه بزرگواران و جده معظمه مرحومه میر سید و جناب میرزا
محمد علیخان صاحب المخاطب به شمشیر خان منجم الملک هفت هزاری جامع زیج محمد شاهی
همزلف جد مغفور و جد امجد بادشاه بیگم صاحبه مرحومه که سند منصب هفت هزاری
و هفت صد سوار ذات شان بودن و در سن تمیز بنظر راقم رسیده سررشته مربیانه
میفرمودند بعد ازان پسر حمیده سیر شان میر سیف الله عرف شاه میرزا خان
تغمده الله بالغفران والد ماجد راقم آثم در مغل پوره کلان شاهجهان آباد در سنه ۱۱۷۰ھ
یکهزار و یکصد و هفتاد هجری روز شنبه تولد یافته بودند چون بسن تمیز رسیدند جناب
خانصاحب ممدوح که نظر التفات و تربیت بر حال شان مبذول میداشتند
علاوه علم ریاضی که از میرزا محمد علی صاحب حاصل گردید در تعلیم علم تنجیم و استخراج

تقویم یگانۂ آفاق ساختند و مسماۃ موتی بیگم صاحبه مرحومه دختر خجسته سیر پسر
خویش مرزا محمد ولی خان المخاطب به مشرف خان والد میرزا مهدی منجم لکهنوی را
نامزد فرمودند چنانچه از بطن همین عفیفه برادر علاتیم میر رحمت الله خان عرف
آغا میر و دو خواهر عمده بیگم و محمدی بیگم بوجود آمدند و بعد ارتحال خانصاحب معزی
الیه آنجناب بتقویت برادر خود میر بهادر علی مرحوم بمقتضاے دورہ دور نواب
نجف خان علیه الرحمة والغفران روش سپاهیانه داشتند و پس از چندے
که قوت بازو نماند دست ازان پیشه کشیدند و آن علم نجوم را که حصول مال الصدقات
است لایق سیادت ندانسته احادیث مذمت آن مثل کذب المنجمون برب الکعبة
ومن آمن بالنجوم فقد کفر دیده ازان خصوص از احکام آن اعراض نموده بقولے
العلم علمان علم الابدان وعلم الادیان قدر دانی ورواج بیشتر دیده علم طب
از غلام نبی خان ترین که بهترین علماے متاخرین و امیرزاده اترواگرین بود
حاصل نموده در هر دو فن علاوه علوم دیگر طاق گردیده استحصال خدمت کیمیا
خاصیت نموده مرجع کارهاے سرکار حضرت فردوس منزل شاه عالم بادشاه
غازی احسن الله مثواه و جناب عرش آرامگاه اکبرشاه طاب ثراه شدند
و چند حویلی در کوچه چیله واقعه دهلی دروازه براے سکونت ساختند و سالها
حسب الحکم شاهی بهمراهی نواب مرتضی خان بڑیچ و اولاد شان پرداختند
و بسبب شروع عملداری انگریزی وجه معاش قدیمی اعنی محیی الدین پور ستالی
ضبط گردید و املاکے که بر کنار جمن داشتند بتکرار اسامیان بر غله خریف خود گذاشتند
و در خلال احوال هنگام ریعان شباب که غالباً سن شریف از روے حساب.

بست و ہشت (۲۸) سالہ بودہ باشد یکبار بیاد آوری دوستانۂ نواب محتشم خان
شاہجہان آبادی کہ زمانہ موافق داشتند در عہد سخاوت مہد نواب علیین مآب
آصف الدولہ بہادر اسکنہ اللہ بحبوحۃ جنانہ کہ آن زمان نائب ریاست آن
خاندان عالیشان نواب حسن رضا خان افاض اللہ علیہ سجال العفو والغفران
بودند بدار الایمان لکھنؤ تشریف بردہ بداروغگی چند کارخانہ مثل عمارت و تقسیم
روزینہ وغیر ذلک شرف امتیاز اندوختہ مدتے صاحب حکومت و دستخط ماندہ
بعد مرور ایام قحط سال سمت یکہزار و ہشتصد و چہل (۱۸۴۰) بکرماجیت کہ تا حال از نام
چالیسا قحط زبان زد ہندیانست سالما و غانما بشاہجہان آباد معاودت فرمودند
و بار دوم در سنہ ۱۲۳۱ یکہزار و دو صد و سی و یکم ہجری مع والدہ ماجدہ راقم جناب
عزۃ النسا بیگم صاحبہ کہ سیدہ رضویہ بنت میر علی نقی نجفی شاہجہان آبادی
خواہر زادۂ حقیقی نواب سید قاسم علیخان بہادر صوبہ دار بنگالہ اند و دیگر برادران
و خواہران راقم بعہد دولت مہد حضرت خلد مکان غازی الدین حیدر بہادر بادشاہ
غازی انار اللہ برہانہ بسبب رشتہ داری جناب بادشاہ بیگم صاحبہ مغفورہ
دختر بلند اختر برادر خالہ زاد خود میرزا محمد ذکی خان المخاطب بخطاب نواب مبشر خان
بن میرزا محمد علیخان مسبوق البیان و محل خاص جناب بادشاہ جمجاہ مصدر المدیح
بدان شہر لطافت بحر رسیدہ سالہا بعزت و امتیاز بسر بردہ در ایام بر خلافی
و فتنہ انگیزی نواب معتمد الدولہ بہادر مرحوم راقم و منجھلے صاحب و سنجھلے صاحب را
ہمراہ رکاب گرفتہ رونق افزاے شاہجہان آباد و اضلاع آن شدند و قریب
دو سال گذشتہ بود کہ بار سوم اغلب در سال چہل و چند از مائہ سیزدہم دریں زمان

عدالت نشان حضرت خلد منزل نصیر الدین حیدر بہادر بادشاہ غازی برد اللہ
مضجعہ عازم بیت السلطنت لکھنؤ گردیدہ وارد گشتہ چند سال بفراغ بال گذرانیدہ
ہنگامے کہ آتش جنگ وجدال فیما بین این سلطان ابن سلطان و والدۂ ماجدۂ
غیر حقیقی جناب شان بادشاہ بیگم بہ احسن اشتعال یافت وجملہ عزیزان سوختہ دل
آن بلقیس عصر نظر بند گردیدند بعارضۂ دبیلہ معدہ و احتراق و فواق و بول الدم
و اسہال خون کہ دو بار بیشتر ہم شدہ بود در حویلی عزیزی میر کاظم علی نام واقع
نخاس بعمر ہشتاد و یکسال قریب شام روز شنبہ دوم جمادی الاخری سنہ ۱۱۵۲ھ
یکہزار و دو صد و پنجاہ و دو یا یک ہجری انتقال فرمودند عزیزانے کہ موجود بودند
نعش آنجناب را در زمین زر خرید خود شان واقع کھیوہ قریب عیش باغ دفن
کردند انا للہ وانا الیہ راجعون اللہم اغفرلی و لوالدی وارحمہما کما ربیانی صغیرا اولاد
آن خلد مسکن بفضلہ تعالے تا ایندم شش تن موجود اند یکے اقدم سید محمد تقی
المدعو بہ نواب دولھا دوئم سید فضل اللہ مشہور بہ منجھلے صاحب سوم سید ابو تراب
معروف بہ سنجھلے صاحب چہارم سید محمد حسین مشتہر بہ چھوٹے صاحب و دو دختر
یکے کلثوم بیگم عرف خیر النسا بیگم دیگر امیر بیگم کہ بیگما جان گفتہ میشود امید کہ جناب
حی وقیوم بطفیل حضرات چہاردہ معصوم علیہم السلام الی یوم القیام ماہمہ را نسلاً
بعد نسل و بطناً بعد بطن کامیاب مقاصد دینی و دنیوی دارد بمنہ و کمال کرمہ
و از تصنیفات آنجناب فوائد شاہی و تعلقات خلاصۃ الحساب وغیرہ یادگار است
و از بسکہ رسم نسبت عاصی در حیات آنجناب با جعفری بیگم صاحبہ صبیہ رضیہ
جناب نواب غفران مآب اعتماد الدولہ ضیاء الملک سید فضل علیخان بہادر

سُهراب جنگ حسُینی شاهجهان آبادی وزیر باتدبیر حضرت خلد منزل بادشاه
اوده نصیر الدین حیدر بهادر بعمل آمده بُود بعد یکسال دکسرے شادی حسبِ
با فضال الٰهی وعنایات نامتناهی جناب بادشاه بیگم صاحبه مغفوره در المالیاغ
هنگامیکه محاصره گرم بُود بعنوان شایسته و سامان بایسته بمنصه ظهور جلوه نما
گردید و بعد انقلاب بجد وحساب اتفاق ورود این احقر العباد و اصغر الافراد
در شمس آباد به علاقه مالگزاری و تجارت رونمود و کان ذلک فی یوم الجمعة الآخر
من جمادی الآخر ۱۲۵۴ سنة الف و ماتین بعد اربع وخمسین من الهجرة النبویة
علی هاجرها آلاف الصلوٰة والتحیة والثنا ـ اکنون مناسب است که علاوهٔ
اوصاف دیگر آنجناب غفران مآب مثل اتقا و پرهیز گاری وسیف زبانی و دینداری
واستغنائے طبعی وخدا ترسی باوجود مغلوب الغضبی ومستقل مزاجی وسخاوت شرعی
ورغبت بحسنات ونفرت از سئیات وجرأت ومروت وغیرت وحمیت وتوکل
وانکسار ودیانت بسیار لائق آبدار حکایتی چند که دلالت بر عالی نسبی وخوارق عادات
دارند برسم ارمغان پیشکش اہل ایمان سازد تا پیشوایان خود را بنیائی هر نهان
وآشکار دانسته پیروی بدل وجان نمایند ومحبت جزوی را هم کل ایمان انند
واضح باد که روزے بدربار دربار بادشاه کیوان بارگاه شاهجهان آباد حرسه الله
عن الفساد حاضر گشته قصد مراجعت مید اشتند که میرزا محمد نامے یکے از سلاطین
قلعه مجوز گشت گردید وآنجناب هر چند که عذر زیاده بر آمدن رو. ووعده فردا فرمودند
اصلا نه شنیدند ونوبت تکرار بجد می رسید که سخن درست او بکلام درشت انجامید
لاجرم آنجناب ملال خاطر بهم رسانیده بخانه سعادت فرمودند اتفاقاً همان شب

مشارالیہ بخواب دید کہ بزرگے عالی جنابے با جاہ و جلال ایستادہ اند و بہ القائے
رحمٰن دانست کہ جناب رسول الثقلین مقبول رب المشرقین صلی اللہ علیہ وآلہ
اند لہذا رو برو حاضر گشتہ بآداب تمام بجا آوردی کورنش و سلام پرداخت وآنحضرت
روئے مبارک خود گردانیدند ناچار بجانب دیگر رسیدہ بکمال ادب دست عجز و
نیاز بر پیشانی نہاد باز آن برگزیدۂ بے نیاز چہرۂ اقدس را بطرف دیگر مائل
فرمودند چون این حال تکرار یافت شاہزادہ بر خود لرزیدہ سبب ملال از آن
شہنشاہ دوجہان پرسید آن شافع امت انگشت شہادت بدندان گوہرفشان
گرفتہ این فقرہ بزبان ہندی ادا فرمودند کہ ہا تو نے ہماری ذات کا ادب نکیا
مولوی الیہ عرض نمود کہ چگونہ ارشاد شد کہ میر شاہ میرزا را چہ گفتی پس این عتاب
مستلزم عقاب خواب بآن سراپا اضطراب جواب داد بیدار گشتہ مثل ماہی بے آب
بتیاب ماندہ بہزار پیش شب را بروز آورد و ہنگامیکہ صیاد مہر بقصد صید ماہی
بحر اخضر سپہر دام خطوط شعاعی بر دوش گرفتہ بر لب آبگیر فلک چہارم ہمت
بصید افگنی مصروف ساخت شاہزادہ پیش از رسیدن آنجناب یعنی والد بزرگوار
بصحن دیوان خاص کہ گویا نمونہ مجمع البحرین بود آمدہ منتظرانہ ایستادہ ہمین کہ آن
برگزیدۂ داور از خانہ تا بدیوانخانہ گذاشتند بے اختیار دویدہ سر بر اقدام آنجناب
نہاد آنحضرت ہر چند میفرمودند او ہرگز سر خود را برنمیداشت دیگر اہل دربار
تعجب میکردند تا آنکہ استفسار حال فرمودہ و شہزادہ جملہ ماجرا را نقل نمود و گفت
کہ خدا را دست بر سرم کشید و عفو تقصیرم فرمائید آنجناب فرمودند کہ شما شاہزادہ
ہستید و ما مردم ملازم شما این چہ سخن است گفت استغفر اللہ شہزادہ شما ہستید

والحاح را از سر گرفت آخر آنحضرت مجبور شدہ دست بر پشت کشیدہ فرمودند کہ خیر من از تقصیر شما درگذشتم و از شما راضی شدم اما این نصیحت میکنم ہمیشہ یاد خواہید داشت کہ ہر کس کہ پیش شما اظہار سیادت کند انکار نخواہید نمود و او را حقیر نخواہید دانست بحکم آنکہ گفتہ اند ع خاکساران جہان را بحقارت منگر ❊ توچہ دانی کہ درین گرد سواری باشد ❊ چرا کہ اگر سید خواہد بود تعظیم او بلا شک موجب ثواب خواہد گردید ورنہ وبال دروغ بر او خواہد افتاد و شما باز ماجور خواہید بود و ہمچنین درایام میکہ آنجناب علیین مآب سیزدہ چہاردہ سالہ بود و از میرزا محمد علی پسر میرزا خیر اللہ مہندس کہ در تمام شہر مثل او احدی ریاضی دان نبود چنانچہ نواب تفضل حسین خان نائب نواب آصف الدولہ بہادر مغفور او را در لکھنؤ طلبیدہ شاگرد شدند بواسطہ اتحادیکہ فیما بین او و خالوے آنجناب مبشر خان مغفور بود حتی کہ نظر بہ رفعت قدرش او در حل میفرمودند و مردے وارستہ مزاج خوکردہ خوردن نان گندم سرخ بروغن چرب کردہ یا شکر سرخ بود چنانچہ بعد تناول طعام دستہا بغیر آرد نخود دشستہ باوجود ابقاے چربی بدو طرف جامہ می مالید کہ سیاہ می شد خلاصۃ الحساب میخواندند مسئلہ مال زید و عمر پیش آمد و در حل آن غور میفرمودند کہ درین ضمن میرزاے مذکور بجہت نیاوردن قلیان رنجیدہ خاطر شدہ دفعتًا برخاست و بخانہ خود شتافت و آنجناب بجاے خود متحیر ماندند چون از ناتمامی مسئلہ بالا خلجان بسیار داشتند چند تختہ کاغذ شاہجہان آباد سیاہ ساختند و اصلاح بمطلب نبردند تا جار شبی شمعدان باہتمام تحفہ جاریہ علحدہ داشتہ کاغذ و دوات و قلم

زیر بالین نهاده بر پلنگ خواب دراز شده رجوع بروح پرفتوح حضرت
خاتم المجتهدین شیخ بهاء الدین آملی علیه الرحمة مصنف کتاب مذکور نموده
تعریفها کرده که اے شیخ شما مجتهد دین ما و چنان و چنین بودید امیدوارم
که این مسئله بمن تعلیم نمائید بخواب رفتند قدرت خدا باید دید که قریب
نصف شب در عین خواب دیدند که بزرگے سرخ و سفید با محاسن
نورانی و قد خمیده عصائے بدست نمودار گردید در روح را القا شد که
شیخ همین هستند پس آن بزرگوار بر کاغذے که تو یا مسئله بر آن مرقوم بود
انگشت سبابه نهاده میفرمایند که این مسئله چنین و چنان است و در ساعتی
از لطائف شد آنجناب بیدار شدند از تخته جاریه شمعدان روشن طلبیده مضمون
مزبور را بقلم آورده کاغذ همچنان زیر بالین گذاشته بقیه شب بخواب بسر برده
صباح آن بهمان پر توصل مسئله فرموده منتظر استاد شدند و بخاطر گذرانیدند
که مبادا این خواب خیال باشد تا وقتیکه استاد نگوید چگونه این حل مسئله
اعتبار را شاید چون چند روز گذشت و میرزا نیامد جمله احوال بخدمت جناب
خانصاحب مغفور عرض نمودند آنجناب از همانوقت مکرر آدمان فرستاده
او را طلبیدند وقتیکه آمد میرزا را فرمودند که اے زحل این چه حرکت بود که بخانه
رفته نشستی حالانکه میدانی که این بچه مارا شوق علم حساب بسیار است
میرزا گفت که من ایشان را روزے برائے آوردن قلیان گفتم چون ایشان
نیاوردند بر خاسته رفتم پس خانصاحب بوالد ماجد مخاطب شده فرمودند
که با شنیدید میرزا چه میگوید آنجناب عرض کردند که قبله و کعبه معمول همین بود

که هر وقت ایشان حقه می طلبیدند از اسباب غلام من آورده میداد اگر سید نیستم
که امروز خاص فرمایش ایشان بر من است البته خود می آوردم خانصاحب
بطرف میرزا متوجه شده فرمودند که حال این تو چنین است سبحان الله
تو هم این قدرت داری که به سید و صاحبزادهٔ خود چنین کار فرمائی میرزا عرض
کرد که این درست است که ایشان آقا و صاحبزادهٔ من اند مگر من هم استاد
و حقی بر ایشان دارم اگر حقه طلبیدم چه مضائقه پس همینکه آنجناب این
کلمات شنیدند با آنکه ازین چیزها کاری نداشتند در خانه رفته حقه کسی
[illegible] گرفته درست کرده بیرون آمده پیش میرزا نهادند میرزا نادم گردید
و عذرها خواسته متوجه تعلیم و تدریس گشته کتاب طلبید و آنجناب که مستعد
کتاب حاضر داشتند بغایت خوشی از آدم گرفته وانموده رو برو گذاشتند
و از راه فرط شوق اول حل مسئله فرلو را پیش کردند میرزا همینکه دید متعجب
گردیده و سر و پای ایشان را مکرر دیدن گرفت و بعد استفسار گفت که قیافه
شما نیست که این مسئله را حل کنید و نه سوای من کسی درین شهر بنظر می آید
که حل کرده باشد بگوئید که چطور حل شد آنوقت جناب ایشان حال خواب
همه بیان فرمودند میرزا دست بر پشت ایشان کشیده گفت بابا شما را
تائید غیبی است ما را درین حصه غنیمت است پس بتدریس مشغول شد و سالها همچنین بود
تا آنکه در فنون ریاضی کامل شدند این دو حکایت که بقلم آمده بلا واسطه زبانی
حضرت مرحوم مسموع گشته و از غرائب احوال آنجناب است که بر جانب
راست پیشانی از اجتماع رگها لفظ الله بخط ثلث هویدا بود و درین شکی نیست

که هروقت موید من الله مانده اند و بعد وفات آنجناب شبی بخواب دیدم
که برجا نماز سیتل پاٹی رو بقبله تکیه متصل شکم حسب عادت زندگے
داشته نشسته اند پس از غایت محبتی که داشتم ساعت دست راست
آنجناب گرفته بچشم مالیدم و پرسیدم بزبان هندی که بابا جان محبت
اہلبیت سے بھی کچھ کام نکلا - ابرو بالا کرده بهمان زبان دو بار فرمودند
بڑا کام نکلا بڑا کام نکلا - بعده استفسار یک مطلب خود نمودم و جواب
کافی یافتم پس دیدم که گویا چوتره بود که ازان فرود آمده ایستاده اند همچنان
نگاه میکردم که دفعتاً از نظرم غائب شدند

اللهم ارزق لنا ولاولادنا ولمن ینتسب الینا المتابعة الملة الطاهرة والاعمال
الماثورة الصالحة بحق محمد وآله المعصومین صلواتک علیه وعلیهم اجمعین